

گوشه

خرده‌سالان



سال اول
پیش شماره ۲۰۱
فرداد ۱۳۸۱
رنگ ۵۰۰



پدر و مادر عزیز، مرین گرامی
این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه های آموزشی تغrijی و سرگرمی، افزایش مهارت های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، حداکثردن، رنگ آمیزی حتی خط خطا کردن و هر گونه فعالیت پیش بینی نشده از طرف کودک، من تواند به ایجاد ارتباط اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. اورا در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم، تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.



۱۷		جدول	۳		با من بیا
۱۸		کاردستی	۴		قورباغه دل شکسته
۱۹		قصیر که بود	۷		فرشته ها
۲۱		قصه های جنکل	۸		نقاشی
۲۴		من بستنی می خواهم	۱۰		سبد سبد ستاره
۲۶		قصه های پنج انگشت	۱۲		بازی
۲۷		پاکت بسازید	۱۳		کار کی بوده

- مدیر مسؤول: مهدی ارکانی • سردبیران: افتشین علا، مردان کشاورزی آزاد
- مدیر هنری: احمد قائمی مددوی • تصویرگر: محمد حسین صلویانی
- مدیر داخلی: مارال کشاورزی آزاد • حروفچین: نیر السادات والثیار
- لیتوگرافی و چاپ: موسسه چاپ و نشر عروج
- نشانی: تهران - خیابان سپهوردی شمالی - پایین تر از هویزه - کوچه شیبد متغیری.
- پلاک: ۹۸ طبقه سوم - واحد ۹ - تلفن: ۰۲۶۵۹۲۰
- نشانی پختن: تهران - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران - شماره: ۱۴۳۰ - موسسه عروج
- تلفن: ۰۲۶۴-۴۷۲۳ - تلفن: ۰۹۱۵-۶۴۰-۶۷۷۷

خود

مجله خردسالان ایران
صاحب امتیاز:
موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

با من بپا!



دوست من سلام. مجله دوست خردسالان. مجله من. تو و همه بچه های
خوبی است که دوست دارند. برای خودشان مجله داشته باشند.
این بار من آدمم. من. جو جو کوچولوا. برایت شعر. قصه و بازی آورده ام.
من خواهی آن ها را ببینی؟ با من بیا...



قورباغه

دل شکسته



در یک صبح قشنگ بهاری، وقتی که نسیم آرام آرام غنچه‌های کوچولو را لفکلک می‌داد، پیش سطل آب را برداشت تابه رودخانه برود و آب بیارود. قورباغه سبز هم به کنار رودخانه رفته بود تادر آن صبح زیبا در آب خنک رودخانه شنا کند. همین که پیشی به کنار آب رسید، قورباغه شیرجهای زد و شالاپ توی آب پرید. آب به پیشی پاشیده شد و او را خیلی عصبانی کرد. پیشی چشمها یش را بست و در حالی که پایش را محکم به زمین می‌کویید فرباد زد: «ای قورباغه سبز زشت و بد صدا. تو سرتاپای مرا خیس کردي!»

كورباغه که تا آن موقع متوجه پیشی نشده بود، سرش را از آب بیرون آورد و به او نگاه کرد. من خواست چیزی بکویید که پیشی ناراحت و عصبانی از آنجارفت. قورباغه کنار آب نشست. او هیچ وقت فکر نمی‌کرد یک قورباغه سبز زشت باشد. همیشه خیال می‌کرد زیباترین قورباغه جهان است. عکس خودش را توی آب تماشا کرد. آب موج داشت و شکل او کج و زشت می‌شد. قورباغه غمگین شد و با خودش گفت: «من یک قورباغه سبز زشت و بد صدا هستم. آه... زشت و بد صدا...!» و های های گریه کرد. گنجشک کوچولوی کنار رودخانه نشسته بود و آب می‌خورد. صدای گریه قورباغه را شنید. پر زد و نزدیک او نشست و گفت: «چرا گریه می‌کنی؟»

كورباغه گفت: «پیشی دلم را شکسته: دل یک قورباغه سبز زشت و بد صدارا...» و باز آه کشید و های های گریه کرد. گنجشک دلش به حال قورباغه سوخت و پیش خودش گفت: «پیشی کار بدی کرده که دل او را شکسته. باید کاری کنم که دوباره دلش را به هم بچسبانم. گنجشک بالش را بر سر قورباغه کشید و گفت: «اصلاً غصه نخور. من کاری من کنم



که همه چیز مثل اولش بشود. صبر کن تا
برگردم.»

گنجشک پر زد و رفت و قورباغه با چشم‌های
پر از اشک رفتن او را تماسا کرد. اما همین که
چشمش به عکس کج و زشت خودش توی آب افتاد
دوباره گریه را از سر گرفت. گنجشک کوچولو پر زد و
پیش مادرش رفت و گفت: «مادر جان اگر چیزی بشکند آن
را چه طور درست می‌کنند؟»

مادر گفت: «با چسب آن رامی چسبانند. پیشی با شیره درختان بهترین
چسبیها را درست می‌کند...»

هنوز حرف مادر تمام نشده بود که گنجشک با عجله پر زد و رفت. مادر



فریاد زد: «چه چیزی شکسته؟»

اما گنجشک کوچولو از آنجادور شده بود. او پرواز کرد و به خانه پیشی رفت و در زد. وقتی پیشی در را باز کرد گنجشک گفت: «پیشی جان کمی چسب به من بدھید. لطفاً عجله کنید! قورباغه خیلی ناراحت است..»

پیشی با تعجب پرسید: «چسب را برای چه کاری می‌خواهی؟»

گنجشک گفت: «برای چسباندن دل قورباغه. شعادل او را شکسته‌اید و حالا او از غصه گریه می‌کند. عجله کنید. کمی چسب به من بدھید تا دلش را به هم بچسبانم!»

پیشی کمی فکر کرد و گفت: «دل شکسته را که با چسب نمی‌چسبانند.»

گنجشک با تعجب گفت: «ولی مادرم گفت اگر چیزی بشکند آن را با چسب می‌چسبانند.»

پیشی خندهید و گفت: «ولی اگر کسی دلی را بشکند فقط خودش می‌تواند آن دل را بچسباند. حالابا با هم بروم تامن دل شکسته قورباغه را بچسبانم!»

و آنها به طرف رودخانه رفتند. قورباغه سبز هنوز گریه می‌کرد و من گفت: «آه زشت و بد صدا! زشت و بد صدا!»

پیشی کنار قورباغه رفت دستی به سرشن کشید. اشکهای او را پاک کرد و گفت: «تو یک قورباغه سبز زیبا هستی اسبز مثل چمنزار کنار بر که او صدای قشنگی داری که شباهالالای خواب ماست امن عصبانی شدم و تو را ناراحت کردم. آخر من دانی هیچ گربه‌ای دوست ندارد که خیس بشود. مرا ببخش!»

كورباغه عکس خودش را توانی آب تماشا کرد. پیشی راست

من گفت. او خیلی شبیه چمنزار سبز کنار بر که بود.

چمنزاری که باموج آب می‌رقصید! قورباغه قور

قوری کرد و با خوشحالی توانی آب شیرجه

زد. آب همه جا

پاشیده شد اما پیشی

زرنگ جستی زدو به

موقع عقب رفت و

گنجشک کوچولو

خیس خیس شد.





فرشته‌ها

در خانه مایک قاب عکس هست که در آن پیر مرد مهربانی به من نگاه می‌کند.

امروز مادرم یک شمع به من داد تا آن را کنار قاب عکس روشن کنم.
مادرم گفت: او بچه‌هارا خیلی دوست داشت. برای همین هم وقتی پیش خدارفت همه بچه‌های برایش شمع روشن کردند.

پرسیدم: من هم روشن کردم؟

مادرم گفت: آن موقع تو هنوز به دنیا نیامده بودی.

پرسیدم: او شمعهای مارامی بیند؟

مادرم گفت: فرشته‌های نور شمع هارا برای او می‌برند.

من عکس او را بوسیدم.

شیشه قاب عکس سرد بود و

من نتوانستم صورت نرم او را ببوسم.

گفتم: کاش آن موقع به

دنیا آمده بودم و او را

می‌بوسیدم.

مادرم گفت: فرشته‌های بوسه تو را هم

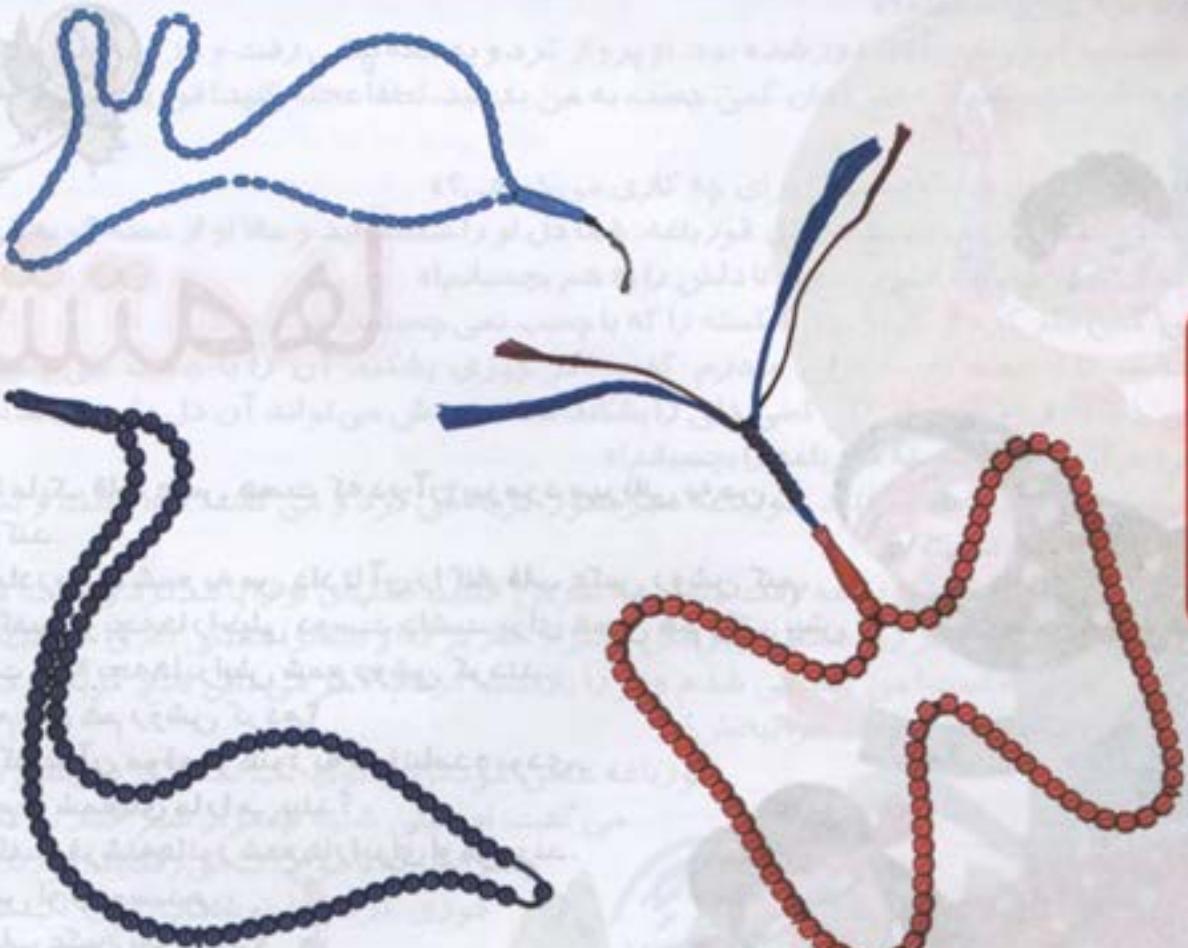
همراه نور شمعها برای امام می‌برند.

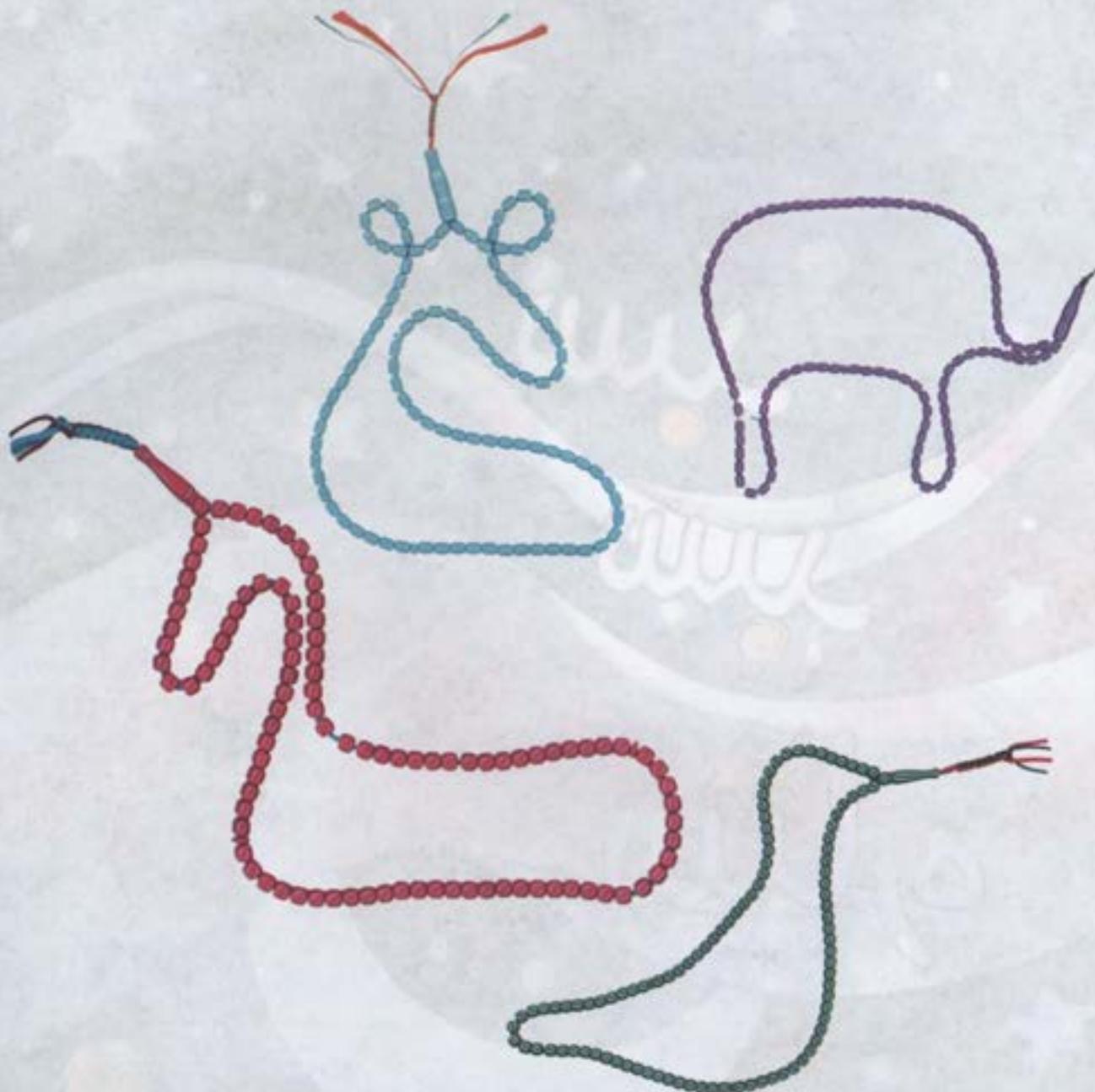
من می‌دانم که امام خوشحال است چون

توی عکس همیشه به من می‌خندد.



این شکل ها با نسیخ
ساخته شده اند
از کودک بخواهید با
نقاشی این تصاویر را کامل
کند
نسیخی در اختیار او
فرار دهد تا ساختن این
شکل ها را تجربه کند





ليليد ليليد ليلاره

افشين علاء

به کودک توضیح دهد که این شعر به مناسبت روز تولد پنامبر اکرم (ص) سروده شده است و مسلمانها این روز بزرگ را جشن می‌گیرند و شادی می‌کنند

از آسمان رسیده
نسیم، دختر باد
خداد روز خوبی
برای ما فرستاد

از آسمان می‌آیند
فرشته‌ها دوباره
به روی بالهاشان
سبد سبد ستاره

ببین که ماه و خورشید
کنار هم نشستند
به حضرت محمد (ص)
درود می‌فرستند



بازی فایم پاشک

می توانی حیواناتی را که در
جنگل پنهان شده اند پیدا
کنی؟



کارِ کجی بوده؟







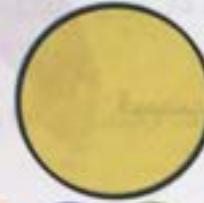
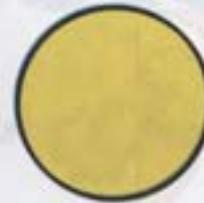
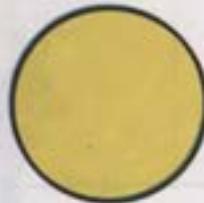
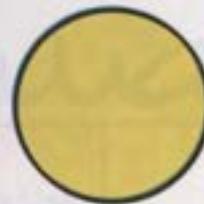


باها، شاتوت بچه تون رو
خورین، آلهه هم خورین بعدش مسوک بدرین!
چایان

جدول تصویری



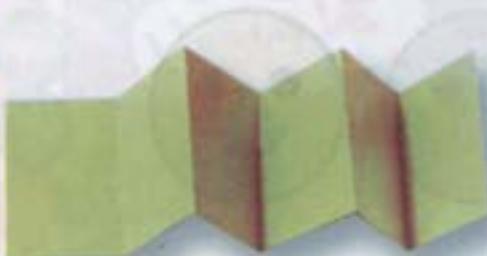
کودک را راهنمایی
کنید اجرای صورت هر
دایرة رنگ را با توجه به
تصاویر بالا کامل کند



کاردستی

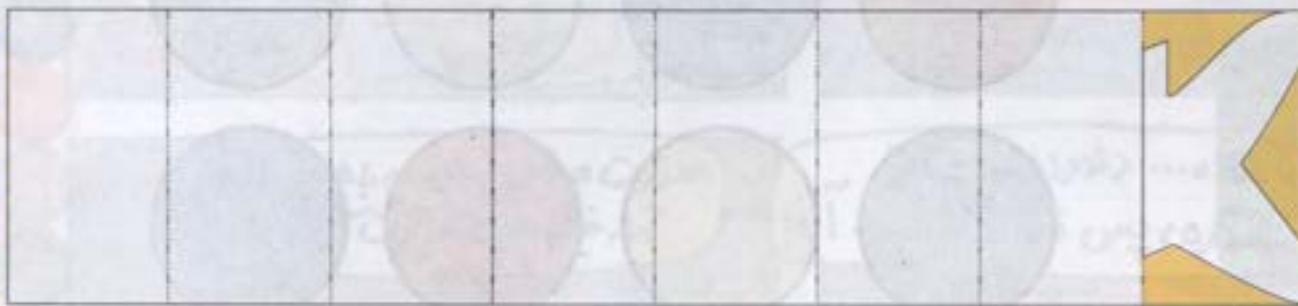


تو می توانی پروانه های رنگی بسازی.



آن را تابزن.

شکل پایین را قیچی کن.



قسمت های رنگی را قیچی کن.
کاغذ را باز کن.



پروانه هارا هر طور که دوست داری رنگ کن.



تصیر که بود

نورا حق پرست

یک روز توی آسمان آین با یک نکه بازی می کرد. از آن بالا در وسط دشت یک را دید. پایین و پایین تر آمد. در میان شاخه های چرخید. یک قرمز و سط شاخه های کیم کرده بود. نزدیک رفت را برداشت و با خود برد. رفت و رفت. کمی دورتر. کوچولو و با خوشحالی دنبال هم می دویدند و بازی می کردند. با خودش فکر کرد:

«اگر این را به آنها بدهم، حتماً خوشحال‌تر می‌شوند.»

فوت محکمی به کرد. تاروی زمین بیفتند. خودش هم از آنجادور شد و به آسمان رفت.

توی هوا جرخد. جلوی پای کوچولو.  روی سبزه‌ها افتاد.  گفت: «میو میو. این دیگر چیست؟»

گفت: «قار قار. یک توب قرمز.»



بادرخت به آن نگاه کرد و گفت: «مع بع. این است.»

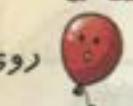


جلو آمد. دمیش را به آن زد و گفت: «خبلی قشنگ است. الان با آن بازی می‌کنم.»

بالش را روی کذاشت و گفت: «این مال من است. فقط خودم با آن بازی می‌کنم.»



باپایش آن را از زیر بال درآورد و گفت: «خیر امال خودم است.»



روی سبزه‌ها بود دور آن جمع شده بودند و سر و صدایشان بلند بود: «این

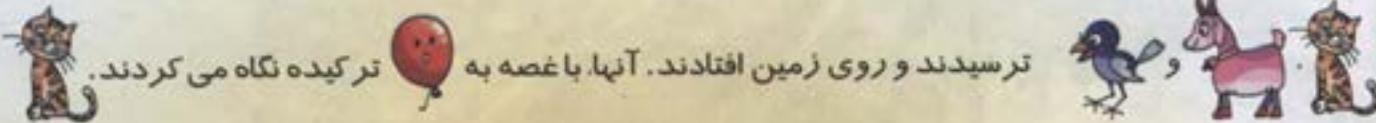
مال من است.»

مال خودم است.



نه را به شما من دهم مال من است.»

و ناگهان هر سه به طرف دویدند.  به آن شاخ زد و  به آن نوک زد.  کشید و یکدفعه تر کید.

 ترسیدند و روی زمین افتادند. آنها با غصه به  تر کیده نگاه می کردند.

گفت: «کاش نتر کیده بود. تقصیر من بود..»

 گفت: «قصیر من بود. کاش مال هر سه تای مابود.»

گفت: «کاش با هم بازی می کردیم. تقصیر من بود..»

 مادر  بالای توی لانه اش. نشسته بود و آنها را می دید.

او قارقار خنده دید و گفت: «اگر از اول این فکره ارامی کردید بهتر بود. بعد بالا و بالاتر پرید. روی بلندترین شاخه

 یک  قرمز بزرگ بود. چند بار بانو کش. محکم به شاخه درخت زد.  از شاخه جدا شد و روی سبزه ها افتاد.  گفت: «جهه  بزرگی!»

گفت: «من توانیم با آن بازی کنیم!»

 گفت: «این  مال همه ماست.»

بعد هر سه  را روی زمین قل دادند و با خوشحالی شروع به بازی کردند.

قصه‌های جنگل



اینجا خانه نرم
و راحت میمون
کوچولو است او
در کنار مادر و
برادر کوچکش.
منتظر است تا
پدر به خانه
برگردد.



پدر میمون
کوچولو خیلی
میربان است و
همیشه با او
بازی‌های
خنده‌دار
می‌کند.

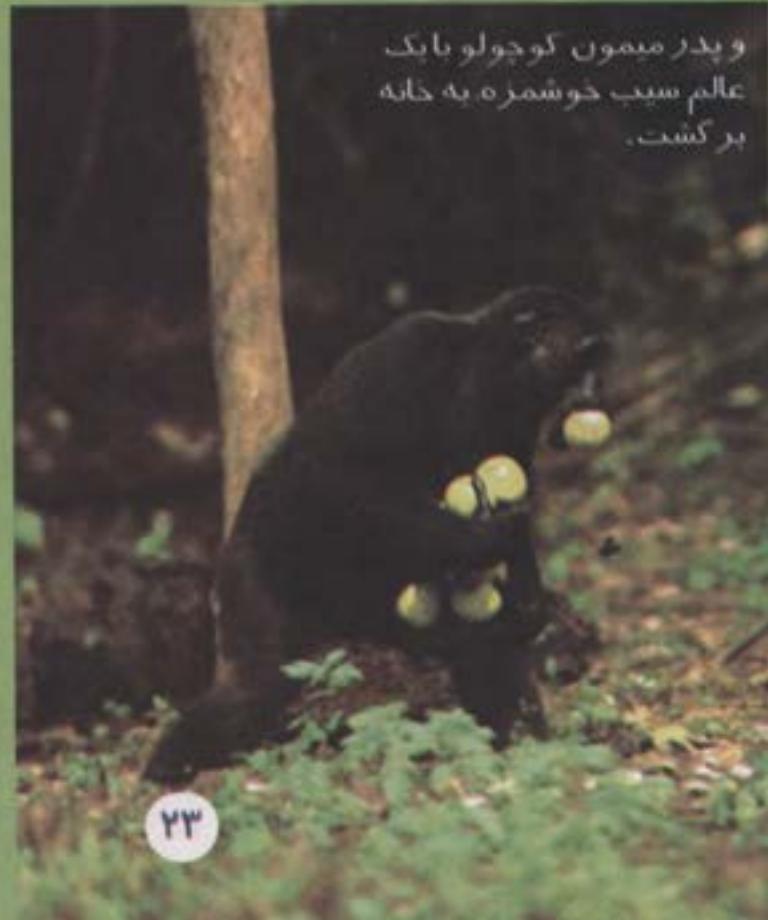




اما پدر اصلاتر سید و با صدای بلند، بر سر
پلنگ فریاد کشید.



پدر، خنثی هم شجاع
است. یک روز پلنگ
بزرگی به او حمله
کرد.



و پدر میمون کو جولو باید
عالی سیب خوشمره به خانه
بر گشت.



پلنگ پیچاره از ترس لدهلای سیزدها پیشان شد.

من بستنی

من خواهم

سرور کتبی

یک روز من . با بابا به حمام رفتم . گفتم: بابا اجازه من دهی سرت را بشویم؟
بابا قبول کرد . باشامپو یک عالمه کف رو سر بابا درست کردم .
گفتم: سر بابا مثل بستنی قیفی شده .

یک دفعه دوش حمام گفت: بستنی . من بستنی من خواهم .
کمی کف از سر بابا برداشتیم و روی دوش مالیدم و گفتم: بیا این هم بستنی ا
دوش خندهید .

لیف حمام گفت: من هم بستنی من خواهم .
به لیف هم بستنی دادم .

سنگ پا گفت: من هم بستنی من خواهم .
به سنگ پا هم بستنی دادم .

بابا رفت زیر دوش . یک دفعه صدای گریه موهایم را
شنیدم: اوهو... اوهو... به من بستنی ندادی .
باشامپو یک بستنی قیفی بزرگ روی موهایم درست کردم .





دست کودک را در
دست بگیرید و در حال
بازی با انگشتنان او این
شعر را بخوانید

قصه‌های پنج انگشت

مصطفی رحماندوست

اولی گفت: بازی کنیم.

دومی گفت: توب نداریم.

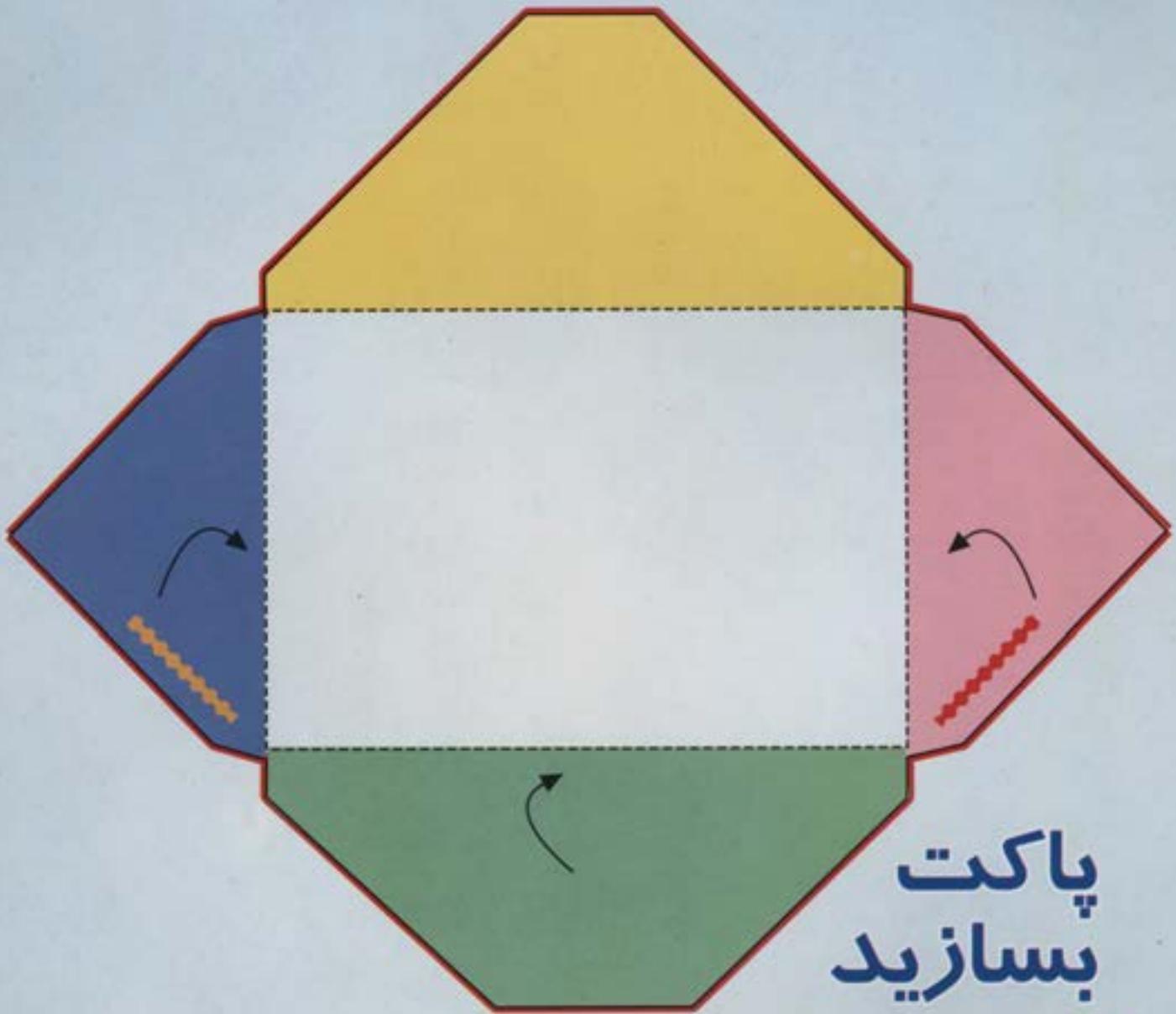
سومی گفت: پس چه کنیم؟

چهارمی گفت: از کجا یک توب بیاریم؟

انگشت شست ناقلا

پرید میان بچه‌ها. گفت: کوچکم، تویم کنید.

بازی کنید. شوتم کنید.



پاکت بسازید

- شکل بالا را از روی خط قرمز قیچی کن
- قسمت سبز را از روی نقطه چین های به سمت داخل تا کن
- روی علامت چسب مایع بزن و قسمت صورتی را به سمت داخل تا کن
- روی علامت چسب مایع بزن و قسمت آبی را به سمت داخل تا کن
- پاکت تو آمده است می توانی قسمت زرد را هم از روی نقطه چین تا کنی و در آن را بندی



